

طلاق‌های عجیب اما واقعی

همیشه روی میز قضاات دادگاه خانواده پرونده‌هایی هستند که مرورشان آدم را شوکه می‌کند. زوج‌های عاشقی که بی‌هیچ دلیل محکم و قانع‌کننده‌ای...



همیشه روی میز قضاات دادگاه خانواده پرونده‌هایی هستند که مرورشان آدم را شوکه می‌کند. زوج‌های عاشقی که بی‌هیچ دلیل محکم و قانع‌کننده‌ای از هم می‌گیرند. انگیزه‌های عجیب و بی‌اهمیت که زوج‌های جوان و حتی پیر را به دادگاه خانواده کشانده است. تصویر طلاق‌های عجیب اما واقعی

زندگی‌های مشترکی که با راحتی و تنها با یک تلنگر کوچک جوری از هم پاشیده که زن و شوهر تنها به جدایی از هم فکر می‌کنند.

وقتی پای صحبت‌های این زوج‌ها بنشینیم، بیشتر تعجب می‌کنیم. بسادگی آب خوردن در یک لحظه آن هم فقط به خاطر یک دعوای بی‌اهمیت راهی دادگاه خانواده شده‌اند.

آدم فکر که می‌کند، با خودش می‌گوید مگر می‌شود زندگی مشترک، عشق، تعهد و یک زندگی خانوادگی را تا این اندازه بی‌اهمیت دانست و نسبت به نابود شدن تا این حد بی‌تفاوت بود. ولی روی میز قضاات دادگاه خانواده هر روز پر است از این‌گونه پرونده‌ها که به چند تایی آنها که در سال 95 مطرح شده، اشاره می‌کنیم.

2 سال است شام نخورده‌ام

پرونده عجیب دیگری که در دادگاه خانواده بررسی شد مربوط به مردی بود که می‌خواست براحتی شام بخورد، برای همین جدایی از همسرش را انتخاب کرد. این مرد به خاطر خوردن شام از زندگی مشترک با همسرش دست کشید. با این‌که همسرش را بشدت دوست داشت، ولی از این‌که دو سال تمام در کنار همسرش شام نخورده بود خیلی عصبانی بود. تا جایی‌که سایه را مقصر همه بیماری‌هایش دانست. می‌خواست زندگی مشترکش پایان دهد تا بتواند پس از جدایی براحتی شام بخورد.

او که انگیزه‌اش برای جدایی را کاملا منطقی می‌دانست و به خودش حق می‌داد، به قاضی دادگاه خانواده گفت: دو سال است ازدواج کرده‌ام، ولی در این مدت حتی یک شب هم شام نخورده‌ام. همسر یک بیماری وسواسی نسبت به این موضوع دارد. می‌گوید اگر شام بخوریم چاق می‌شویم. دو سال است هر شب گرسنه به رختخواب می‌روم. در این مدت هزار نوع بیماری گرفته‌ام. مرتب معده درد دارم. دکتر می‌گوید این کم‌خوری‌ها باعث شده بدنم ضعیف شود، اما باز هم همسر دست از این حساسیت بیمارگونه‌اش برنداشته است. با این‌که من عاشق سایه هستم، اما دیگر نمی‌توانم به زندگی در کنار او ادامه دهم.

دعوا بر سر خرید مبل و فرش مارک‌دار

چند ماه پیش بود که زوج جوانی وقتی هنوز زندگی مشترکشان آغاز نشده بود برای جدایی راهی دادگاه خانواده شدند. حالا ماجرا چه بود! این زوج جوان که تنها هشت ماه بود به عقد یکدیگر درآمده بودند، فقط به خاطر خرید مبل و فرش خانه‌شان به جان هم افتادند و تصمیم به جدایی گرفتند. سارا می‌خواست برای تهیه جهیزیه‌اش سنگ تمام بگذارد، برای همین دست روی گرانقیمت‌ترین مبل و فرش گذاشت، اما آقا داماد با این کار مخالفت کرد. این مخالفت سارا را بشدت ناراحت کرد. دعوای سختی بین آنها شکل گرفت، آن هم در یک مرکز خرید معتبر و این دعوا پایانی جز تصمیم به جدایی پیش از شروع زندگی مشترک نداشت. آنها که در این تصمیم خود بشدت مصمم شدند، درخواست جدایی خود را به رئیس شعبه 268 دادگاه خانواده ارائه کردند.

زن جوان در این باره به قاضی چنین گفت: من و بهروز با هم به مرکز خرید رفتیم و من یک دست میل 20 میلیون تومانی و یک فرش 18 میلیون تومانی را دیدم و پسندیدم. با ذوق و شوق می‌خواستم آنها را برای خانه‌ام بخرم؛ که بهروز عصبانی شد. از مغازه بیرون رفت و گفت هرگز اجازه نمی‌دهد من چنین میل و فرش گرانبه‌ای را بخرم. بهروز آن شب دیوانه شده بود. همانطور که بد و بیراه می‌گفت از مرکز خرید خارج شد. آن شب دعوی ما از مغازه میل‌فروشی شروع شد و تا خانه ادامه پیدا کرد. حالا هم که تصمیم به جدایی گرفتیم.

جدایی به خاطر رویای پوشیدن لباس عروس

رزیتا هم به خاطر پوشیدن لباس عروس تصمیم گرفت زندگی مشترک با شوهرش را هیچ وقت آغاز نکند. او که در ابتدا تصور می‌کرد می‌تواند بدون برگزاری جشن عروسی راهی خانه بخت شود، در ادامه راه از این تصمیم منصرف شد. رزیتا نتوانست از رویای پوشیدن لباس عروس دست بکشد؛ به همین خاطر برای جدایی راهی دادگاه خانواده شد.

شوهرش اما درست برعکس او بود. دلش نمی‌خواست لباس دامادی به تن کند و عکاس و فیلمبردار از او عکس و فیلم بگیرند. او هم مثل رزیتا ترجیح داد مهر طلاق به شناسنامه‌اش بخورد تا این که لباس دامادی بپوشد. این زوج جوان هم وقتی سر این مساله با هم به توافق نرسیدند، دادگاه خانواده را به عنوان راه حل خود انتخاب کردند.

دعوا نداریم؛ طلاق می‌خواهم

زن جوان دیگری که درخواستش موضوع یکی از پرونده‌های عجیب دادگاه خانواده را تشکیل داد، فقط به خاطر این که هیچ اختلافی با شوهرش نداشت، تصمیم گرفت زندگی مشترکش را به پایان برساند. او با شوهرش هیچ دعوی نداشت. همین موضوع بود که او را به دادگاه خانواده کشاند. نادیا از این که در زندگی با شوهرش هیچ اختلاف یا درگیری ندارد، ناراحت بود.

او به قاضی گفت: چهار سال است ازدواج کرده‌ام، ولی در این مدت حتی یک بار هم با شوهرم دعوا نکردم. شوهرم هرچه می‌گوید گوش می‌کند و هیچ وقت دعوا به راه نمی‌اندازد. حتی گاهی اوقات از روی عمد سعی کردم حرفی بزنم یا کاری کنم که عصبانی شود، ولی باز هم سکوت کرده و هیچ خشمی از خود نشان نداده است. چهار سال است که حتی یک بار هم ندیدم شوهرم عصبانی شود. برای همین دیگر خسته شده‌ام. زندگی‌ام یکنواخت و بدون هیچ احساسی می‌گذرد. همین شد که در نهایت تصمیم گرفتم از این مرد برای همیشه جدا شوم.

این پرونده عجیب هنوز در حال رسیدگی در دادگاه خانواده بوده و قاضی نظر نهایی را صادر نکرده است.

سیما فراهانی - گروه حوادث

ویژه نامه نوروزی جام جم